

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر مختصر سورۃ یوسف

محمد صادقی تهرانی

تاریخ: ۱۳۹۰/۱۰/۲۵

شماره: ۹۰۱۰/۱۰۱۵

پست: ندارد



تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

مبارک (و خجسته) است خدایی که بر (قلب نورانی) بنده ویژه خود، فرقان (کتاب جدا سازنده حق از باطل) را فرو فرستاد، تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد.

کتاب حاضر، برگزیده‌ای است از تفسیر «ترجمان فرقان» - به زبان فارسی - که مختصری است از تفسیر شریف «الفرقان فی تفسیر القرآن» به قلم توانای خادم‌القرآن، آیت‌الله‌العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس سره)، که به حق از نوادر دوران در علوم و معارف الهی و کشف حقائق و دقائق قرآن کریم بود. تألیف «تفسیر الفرقان» - به زبان عربی و در سی جلد - از سال ۱۳۵۳ شمسی در بیروت، آغاز، و در سال ۱۳۶۷ در شهر مقدس قم، به پایان رسید، و به موازات تألیف، در لبنان، عراق و ایران، چاپ گردید. تحریر مجموعه گرانقدر «ترجمان فرقان» نیز در سال ۱۳۸۵ شمسی، توسط معظم‌له، مرقوم و به زینت طبع آراسته شد و اکنون با پیگیری جمع کثیری از دوستداران معارف قرآن، تفسیر مختصر سوره یوسف، بعنوان بخشی از این اثر گرانبها آماده چاپ است.

جامعه علوم القرآن، با هدف حفظ آثار و اندیشه‌های گوهر بار آیت‌الله‌العظمی صادقی تهرانی (قدس سره)، مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۵ پس از بررسی صحت و تطبیق با متن اصلی در اداره کل نظارت بر چاپ و نشر آثار معظم‌له، و ثبت مراتب در پرونده شماره: ۹۰۱۰/۴۱۰/۱۱۵ چاپ و نشر این نسخه از کتاب «ترجمان فرقان - تفسیر مختصر سوره یوسف» را برای انتشارات شکرانه (مرکز نشر آثار آیت‌الله‌العظمی صادقی تهرانی (قدس سره)) تأیید می‌نماید. بدیهی است که انتشار این اثر شریف پس از چاپ، منوط به دریافت مجوز نشر (توزیع)، و تجدید چاپ آن، مشروط به تأیید و صدور مجوز کتبی جامعه علوم القرآن خواهد بود.

والسلام علی عبادالله الصالحین
جامعه علوم القرآن
مسعود صادقی

سرشناسه: صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۹۰.
عنوان قراردادی: الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه فارسی. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور: ترجمان فرقان، تفسیر مختصر سوره یوسف/ محمد
صادقی تهرانی.

مشخصات نشر: قم: شکرانه، ۱۳۹۰. ۵۷ص. شابک: ۹۷۸۶۰۰۶۳۳۷۲۸۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: تفاسیر (سوره یوسف)

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۴۲۱۵۳۳ ۴۰۴۲۱۵۳۳ ۴۰۴۲۱۵۳۳ ۲۳ص/ BP۹۸

رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۳۱۲۴۷



ترجمان فرقان

ترجمه مختصر سوره یوسف

مؤلف: آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

- ناشر: انتشارات شکرانه
- تهیه و تدوین: گروه محققین
- حروفچینی و ویرایش: واحد تهیه و تنظیم متون انتشارات شکرانه
- امور هنری: واحد گرافیک جامعه علوم القرآن
- چاپ: یاران
- نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۰
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۷۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۳۷-۲۸-۹

نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷

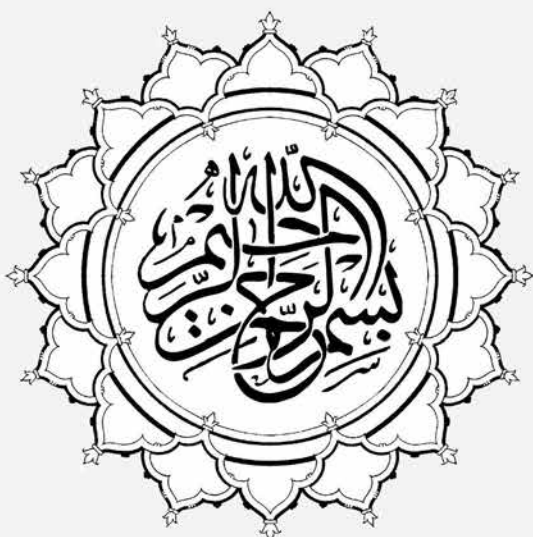
جامعه علوم القرآن، تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ - ۰۲۵۱

انتشارات شکرانه، تلفن: ۲۹۲۵۴۹۹ - ۰۲۵۱ / شماره: ۲۹۲۴۸۶۷ - ۰۲۵۱

www.forghan.ir

www.shokraneh.net

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ می‌باشد.





تقریظ علامه طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نامہ شریف ہمدردی، جامعہ تفسیر شریف قرآن زیارت
دیس دوزخ ہاں سے رقت و نطق و خباں رسدہ سستی
در نصیحت خباں بل رود در یافت دانتیم حمد صدی لودرم
و امید و درم لہر پیوستہ قرین عاقبت و نصیحت برده
و با لطافت و عفت یات خندا و نری خزاں کہ لریہ رسدہ
بانیہ .

تفسیر شریف قرآن لہر زیارت شہ لکتہ دست لہر صاحب
رہونی چشم دانیہ و تھابسات لہر دانیہ با تمام خوبی
سعی نمود در لہر پین و لہر تفسیر مینی تفسیر قرآن لہر لہر
مبذول دہنتہ در خدمت لہر رفت قرآن دہر بردہ
بر دردی لہر روی دہر لہر لہر لہر لہر لہر لہر لہر
و لہر نہایت توفیق و تہیہ صاحب لہر لہر لہر لہر
خزاں رسدہ خزاں رسدہ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
محمد حسین طباطبائی

مقدمه ناشر

ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است؛ همو که به راز ذاتی دلها، بسی داناست. او که بر سر و سامانمان نعمت فرو ریخت؛ و ما را توفیق نشر معارف قرآن، که رهنمودی است برای تقوا پیشگان، عطا فرمود. و سپاس فراوان، حضرت اقدس خدای منان را سزاست؛ که قرآن - این آخرین حجت و حیانی - را هادی جهانیان فرستاد. و ما را در طریقت بندگی و خدمتگذاری، یاری فرمود.

کتاب حاضر، بر گرفته از تفسیر مختصر ترجمان فرقان است. این ترجمان گرانقدر، تفسیر مختصر سوره یوسف است؛ به گونه‌ای شایسته، و با کمال باریک‌بینی و حقیقت‌نگری و بدور از پیش‌فرض‌ها، عوامل بیرونی، آراء و اقوال مختلف و انتظارات تحمیلی، تنها بر مبنای قرآن و با استفاده از ابزار و لغات و یافته‌های درونی آیات آن، که با آگاهی دقیق، به زبان فارسی، تفسیر شده است. مباحثی پیرامون زبان قرآن، و داستان پرتأمل حضرت یوسف (ع)، از جمله مطالب قابل توجهی است که با نکات بدیعی در این سوره، بدان توجه شده است.

نگارنده این اثر گرانها، علامه عارف، آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس‌الله تریته الزکیه) است که به حق، از نوادر دوران در تفسیر حقایق و دقایق قرآن کریم و شهید راه خدا بود؛ و با پیشینه بیش از نیم‌قرن کاوش بی‌شائبه درون قرآنی، برای دریافت حقایق و ظرایف کلام وحی الهی، پس از تالیف سی جلد تفسیر الفرقان (به زبان عربی)، و تنظیم تفسیر موضوعی سی‌جلدی آن، و نیز، تفسیر البلاغ که فشرده تفسیر قرآن به قرآن است؛ و ترجمان وحی (ترجمان قرآن کریم)، و همچنین در حدود شصت سال تدریس تفسیر قرآن، به زبان‌های عربی و فارسی، در حوزه‌های علمیه قم، تهران، نجف، مکه، مدینه، بیروت، و سوریه و پس از تألیف تعداد بسیاری کتب فقهی، اصولی، مقارنات ادیان، فلسفی، عرفانی، عقیدتی، سیاسی و ... و در مرحله آخر تحقیقات قرآنی خویش، این اثر نفیس را، برای فارسی‌زبانان، حجت و بیانی روشن‌گر، و برای سایر ترجمه‌ها، پس از متن عربی قرآن، اصل و بنیادی شایسته، به یادگار گذارد؛ و روح پاکش به ملکوت اعلا و نزد پروردگار جهانیان شتافت.

نشر معارف قرآن، این آخرین کلام و حیانی، برای ما رحمت واسعه و افتخاری گرانمایه است. امید آنکه طالبان حقیقت و جویندگان طریقت، از آن بهره گیرند و ما را سهم دعای خیرشان دارند.

ترجمان فرقان

تفسیر مختصر سوره یوسف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگی‌گان

الر. آن‌ها آیات (آن) کتاب روشن‌گر است. ﴿١﴾

آیه ۱- «الکتاب المبین» دارای سه بعد است: بعد ربانی که «اِنَّه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» که اینجا بیانگری است شأنی، نخست برای رسول گرامی در شب قدر، و سپس برای دیگران در تفضیل کتاب. پس «انها» همان قرآن که در شب قدر نازل گردیده مبین بالفعل است برای رسول گرامی، و در آینده تفضیلی اش برای کل مکلفان شأناً مبین است، مرحله سوم، همین تفضیل کتاب است که - قرآن مفصل و بالفعل از برای کل مکلفان می‌باشد - با شرایطش بیانگر است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

ما بی‌گمان آن را قرآنی روشن‌بیان نازل کردیم، شاید شما (آن را) دریابید. ﴿٢﴾

آیه ۲- «قرآناً عربیاً» به معنای خواندنی روشن است و نه تنها به لغت عربی،

درست است که لغت عربی روشن ترین لغات است، ولی عربی قرآن در همین لغت عربی نیز در درجه اول و بی مانند روشنی و روشنگری است.

«انزلناه» - که بمعنی فرود آوردن دفعی و یکجاست - نخست نزول روشن محکم و فشرده‌ای است در شب قدر، بر رسول گرامی که اینجا لعلکم تعقلون شأنی است. بدین معنی که در آینده‌ای نزدیک تبدیل به تفضیل الکتاب می‌شود که برای دریافت مکلفان امکان‌پذیر است. و در مرحله دوم نظر به فرود آمدن تمامی قرآن مفصل است که اینجا منظور شده، بدین معنی که تمامی بیست و سه سال نزول تدریجی قرآن منظور گردیده، و بالاخره «لعلکم تعقلون» شاید اینجا به معنی باید است، زیرا کسانی هستند که باید آنرا دریافت کنند ولی به بهانه‌هایی دریافتی از آن ندارند، مگر دریافته‌هایی تحمیلی، یا می‌گویند قرآن چندان مفهوم نیست که ظنی الدلاله است، و یا اینکه آنرا بخوبی دریافت می‌کنند، که گام نخستین در انجام تکلیفی قرآنی است، و لکن در بعد عقلی به آنچه دریافت کرده‌اند و یا عمل به آن لیت و لعل دارند، روی این اصل «لعلکم تعقلون» به معنای شایستگی و بایستگی تعقل و دریافت قرآنی است در این مثلث، و این «لعلکم تعقلون» پیامدی است برای عربی بودن یعنی آشکار بودن لغت قرآنی از نظر فصاحت و بلاغت، که هر کس لغتش عربی است، عربی قرآنی را بهتر می‌فهمد، و کسانی که لغاتشان عربی نیست کلید فهم قرآن از نظر تکلیف سطحی برای تمامی اینان آموختن عربی قرآنی است، روی این اصل این «لعلکم تعقلون» تنها عرب زبانان نیستند؛ بلکه کل عربی دانان را شامل است، و اگر هم عربی نمی‌دانند، ترجمان صحیح قرآن برای آنان بعد دوم عربیت و آشکارگری قرآن است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْعَافِلِينَ ﴿۳﴾

ما نیکوترین برش‌های پیگیر تاریخی را به موجب این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو حکایت می‌کنیم؛ و گرچه پیش از آن همانا از غافلان (از آن) بوده‌ای. ﴿۳﴾

آیه ۳ - «نحن» به معنای جمعیت ذات نیست؛ بلکه جمعیت صفات ربانی در بُعد تعلیم و حیانی خداست. «أحسن القصص» قصص، جمع قصه است و مقصود، بُریده‌های تاریخی است که بهترینش را قرآن گزارش می‌دهد. در این سوره، أحسن القصص ویژه حکایت یوسف است و «بما أوحینا الیک هذا القرآن» أحسن القصص را شامل کل قرآن می‌کند، و چنانکه «الله نزل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً» (۲۳:۳۹) کل قرآن را بعنوان «أحسن الحدیث» معرفی کرده که بهترین سخنان و حیانی ربانی است، و بهتر از آن و یا برابر آن در هیچ یک از جهاتش برای مکلفان امکان‌پذیر نیست، زیرا قرآن خود را در بالاترین درجات و حیانی برای کل مکلفان در طول زمان و عرض مکان خوانده است، که از نظر بالاترین حکمت ربانی در توان دریافت و پذیرش مکلفان تا رستاخیز جهان، بهتر و یا برابر آن محال است.

«و ان کنت من قبله لمن الغافلین» بدین معنی است که قبل از نزول قرآن آن را نمی‌دانستی، چون ضمیر «من قبله» برگشت به قرآن دارد، و نه تنها قصه یوسف، و حتی قصه‌هایی مانند آن، پیش از نزول قرآن و به گونه درستش برهمگان پوشیده بود؛ زیرا تورات که نخستین کتاب محوری ربانی است با ابتلای به تحریفاتی، این قصه‌ها را نیز نابسامان و وارونه آورده است، و حتی اگر پیامبر بزرگوار می‌خواست و می‌توانست تورات را مطالعه کند، باز هم این مطالعه بیانگری درست از برای این مطالب قرآنی نبوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

هنگامی که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! (در خواب) یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. آنان را دیدم (که) برای من (به محضر خدا) در حال سجده اند.» ﴿٤﴾

آیه ۴- «ساجدین» که مربوط به ذوی العقول راجع به «احد عشر كوكباً والشمس والقمر» می باشد، و با اینکه اینها عاقل نیستند، دارای دو بُعد عقلانی اند:

۱- اینکه حرکتشان عاقلانه و بلکه از هر عاقلی منظم تر است؛ چنانکه در «وکل فی فلک یسبحون» (۴۰:۳۶) هم، بدین جهت ضمیر عاقل در «یسبحون» به زمین و خورشید و ماه برگشته.

۲- اینکه مقصود از یازده ستاره، یازده برادران یوسف، و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او هستند.

ولی این سجده برای شکر الهی جهت احترام یوسف بوده است، و نه برای عبودیت؛ بلکه همچون سجود ملائکه برای آدم بوده است، سجده شکر هم که به منظور تشکر از ساحت اقدس ربوبیت است نیز منحصرأً سجده برای عبودیت خداست و نه غیر او.

و اینکه برادران یازده گانه یوسف در خواب همچون ستارگان درخشان شدند، که با خورشید و ماه یعنی پدر و مادرش به سجده شکر افتادند، جای این پرسش است که این برادران با آنکه از شدت حسد قصد کشتن یوسف را داشتند و بالاخره او را تار و مار کردند، باز هم ستاره اند؟ پاسخ اینست که نخست بنیامین از اینان بود که بگونه ای مستمر، ستاره ای درخشان از بیت نبوت یعقوبی بود، و آن ده نفر دیگر در آغاز پیش از این، حالت درخشانی

ایمانی همچون ستاره داشتند، و سپس به کمرنگی گرائیدند. ولی در هنگامه جریان سلطه یوسف، وی آنها را بخشید و هم یعقوب برایشان تقاضای بخشش کرد. روی این اصل بحالت درخشش ایمان نخستین برگشتند، و این خواب هم ناظر به پایان این داستان است.

قَالَ يَبْنَئِي لَا تَقْضُ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

(یعقوب) گفت: «ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، پس (از این گزارش) برای تو نیرنگی می اندیشند. شیطان بی امان برای انسان دشمنی آشکارگر است.» ﴿٥﴾

آیه ۵- «عدو مبین» بدین معنی است که شیطنه شیطان خواه ناخواه آشکارگر است، و هر اندازه شیطان شیطنتش را پنهان کند، بر مبنای رسولان درونی که فطرت و عقل هستند، و نیز رسالت برونی که شریعت ربانی است - اضافه بر سایر نشانه های ربانی آفرینش - کل عداوت های شیطان - گرچه هر قدر پنهان دارد - آشکار است.

«کیداً» مفعول مطلق نوعی است، و تأکیدی از برای این کید است.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُمِثُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى
آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و این چنین، پروردگارت تو را بر می گزیند، و برخی از تعبیر حوادث و خواب ها را به تو می آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب به اتمام می رساند، همان گونه که از پیش بر پدرانت: ابراهیم و اسحاق، به اتمام رسانید. به راستی، پروردگارت بسیار دانایی حکیم است.» ﴿٦﴾

آیه ۶- «يجتبيك ربك» گزینش و حیانی ربانی است که لازم‌هاش نخست عصمت و حیانی و رسالت است.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْسَّالِبِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

به‌راستی و درستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هایی بوده است. ﴿٧﴾ چون (برادران او) گفتند: «همواره یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - حال آنکه جمعی نیرومندیم - دوست داشتنی‌ترند. بی‌امان پدرمان غرق در (ژرفای) گمراهی آشکارگری است.» ﴿٨﴾

آیه ۸- «و نحن عُصْبَةٌ»: که ما گروهی بسیار نیرومند و متحد هستیم، و یوسف کوچک و تنهاست، و این خود تأکیدی نسبت به حفاظت یوسف بوده و در عین حال رفتار یعقوب با یوسف رفتاری بسیار ممتاز و برجسته‌تر نسبت به آنها بوده است، و همین عقده‌ای شدید در دل آنان بود که در صدد جبرانش بر آمدند، و در آخر کار چاره‌ای جز تصمیم‌گشتن و یا ناپدید کردن یوسف نبود. این دومین برخورد است با یوسف، که پیش از آن برخورد و حیانی ربانی و عطف پدری بر همین مبنا بوده است. اینها گمان کردند، اگر یوسف را بکشند و یا ناپدید سازند چهره واقعی یوسف نیز در این میان پنهان خواهد شد، و توجه ویژه پدر به آنان معطوف خواهد گشت، و شایسته توجه اختصاصی پدر خواهند بود که «و تكونوا من بعده قوماً صالحين» نتیجه این نفی و اثبات است، و نه بدین معنی که بعداً توجه خواهید کرد، زیرا «تكونوا» مجزوم و جزای شرط است، بنابراین «قوماً صالحين» به معنای شایستگی ظاهری است در زندگی با یعقوب، که با وجود یوسف و توجه خاص یعقوب به او و در نتیجه کم‌اعتنایی به ما این زندگی هرگز شایسته نیست.

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

(گفتند: «یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید، تا توجه پدرتان تنها برایتان گردد، و تا پس از او گروهی شایسته (ی دوستی پدرمان) باشید.» ﴿٩﴾ گوینده‌ای از میان آنان گفت: «یوسف را مکشید و اگر انجام‌دهنده‌ی کاری هستید، او را در نهان‌خانه‌ی (آن) چاه بیفکنید، تا برخی از مسافران او را دریابند.» ﴿١٠﴾

آیه ۱۰- «غِيَابَتِ الْجُبِّ» چاه معروفی بود و نه هر چاهی، زیرا «ال» در اینجا برای عهد است، و انگهی هر چاهی دارای غیابت و جایگاهی میانه چاه نیست که در آن می‌توان نشست و یا پنهان شد. «أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» افکندن در همین جایگاه پنهان چاه است و نه در میان چاه - چنانکه «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» گواهی می‌دهد که بعضی از مسافران او را بیابند و اگر در میان آب می‌افتاد یافتنی هم در کار نبود.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ ﴿١١﴾

گفتند: «ای پدرمان! تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌داری، حال آنکه ما به درستی به سود او به‌راستی نصیحت‌گریم.» ﴿١١﴾

آیه ۱۱- از «مَالِكٌ لَاتَأْمَنَّا» می‌فهمیم که یعقوب حسد عمیق برادران یوسف را فهمیده بود، و لذا درباره او به برادران اطمینانی نداشت، و این جریان بی‌اطمینانی بگونه‌ای آشکار بود. ولی برادران عُصْبَه و نیرومند می‌گویند ما بر دو مبنا نگاهان او هستیم؛ یکی اینکه نیرومندیم و در ثانی برادران بزرگ اوئیم، پس چرا به ما اطمینان نداری؟!

أَرْسَلَهُ مَتَّانًا غَدًا يَزْعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱۲﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا لَيْسَ أَكْلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿۱۴﴾

«فردا او را با ما بفرست تا در چمنزارها بگردد و بازی کند، و ما به راستی نگهبان ویژه‌ی (بایسته و شایسته‌ی) او ایم.» ﴿۱۲﴾ گفت: «اینکه او را ببرید همواره سخت مرا اندوهگین می‌کند، و می‌ترسم - در حالی که از او در غفلتید - گرگ او را بخورد.» ﴿۱۳﴾ گفتند: «اگر به راستی گرگ او را بخورد - حال آنکه ما گروهی نیرومند و متحدیم - در آن صورت ما بی‌چون گروهی بس زیانکار (و بی‌بندوبار) خواهیم بود.» ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - پاسخ یعقوب با کمال ملایمت این بود که من از دوری یوسف غمگین می‌شوم و نیز می‌ترسم - در صورت غفلت شما - گرگ او را بخورد، حُزن او که مسلم بود ولی معمولاً گرگ آدم را بکلی نمی‌خورد و اگر هم بخورد پیراهنش را سالم نمی‌گذارد.

روی این اصل، گرگ خواری خود را هنمائی بود برای برادران یوسف که اگر می‌خواهید عذری بیاورید به همین عنوان باشد، که در آخر کار رسوا گردند، ولی اینان با شتاب زدگی و ناآگاهی در پاسخ یعقوب گفتند: اگر او را گرگ بخورد - در حالیکه ما گروهی نیرومند هستیم - زیانبار خواهیم بود، و آیا ای پدر ما را اینگونه ناچیز و ناتوان گرفته‌ای که با وجود ما ده تن نیرومند، گرگ برادر کوچکمان را بخورد.

و «انا اذاً لخاسرون» بدین معنی است که اگر در عین نیرومندی، در حفاظت برادرمان گرگ او را بدرد، در داشتن نیرو و برادری خیلی زیانکاریم، که هیچ نیستیم، و این خود تهدیدی است نسبت به یعقوب که گویی ما را به هیچ گرفته که در باره برادرمان به ما اطمینان ندارد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۵﴾

پس هنگامی که او را بردند و همداستان شدند تا او را در نهران خانه‌ی (آن) چاه بیفکنند، و سوی او وحی کردیم که به راستی آنان را همانا از این کارشان - در حالی که باریک بینی نمی‌کنند - با خبری مهم آگاه خواهی کرد. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - «و اوحینا الیه» دومین دلیل بر نبوت یوسف است که در همان هنگام طفولیت دارای مقام نبوت و وحی شد. گرچه هنوز وحی اش رسالتی نیست، بلکه خودی است و وحی احکامی هم نیست، بلکه بیانگر موضوعی از موضوعات پنهان است، و این خود مقدمه و آستانه وحی حکمی رسالتی است چنانکه در آیه (۲۲) خواهد آمد.

وَجَاءَ وَآبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿۱۶﴾ قَالُوا يَا بَنَاتَ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿۱۷﴾

و شامگاهان، گریان نزد پدرشان (باز) آمدند. ﴿۱۶﴾ گفتند: «ای پدر! به راستی ما رفتیم مسابقه بدهیم، و یوسف را پیش کالای خود نهادیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو ما را - هر چند راستگو (هم) باشیم - باورکننده نیستی.» ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - «ولو کنا صادقین» که در ظاهر، صدقشان را در ظاهر از نظر یعقوب، محال فرض کرده‌اند و نهایت جدیتشان را در تبرئه خودشان نسبت به یوسف ابراز داشته‌اند.

وَجَاءَ وَعَلَى قَمِيصِهِ يَدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾

و (پرچم‌وار) با پیراهنش که آغشته به خونی دروغین بود آمدند. (یعقوب) گفت: «(نه!) بلکه نفوس اماره‌ی شما کاری (دروغین) را برایتان آراسته است.

پس (اینک جای) صبری زیباست. و بر آنچه توصیف می‌کنید، تنها مورد یاری خداست. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - «و جاءوا ... بدم کذب» در سه بُعد کذبش معلوم بود، یکی اینکه خون انسان با خون حیوان فرق دارد، و خون پیراهن یوسف خون انسان نبود، دیگر آنکه گرگ، انسان خوار نیست گرچه او را بدرد، سوم آنکه اگر هم یوسف را خورده پس چرا پیراهن آلوده به خون یوسف سالم است، چنانکه در آیه اشاره‌ای به پاره بودن پیراهن نیز نشده، بلکه این همان پیراهن سالم یوسف است. در هر صورت یعقوب این جریانات آشکار را و نیز وحی را بگونه‌ای پنهان، دانست که یوسف هنوز زنده است، و برادران در این جریان خود را فریفته‌اند، چنان «فصیر جمیل» در پیامد این ناگواری و اینکه اینان خود را گول زده‌اند معلوم است که یوسف زنده است، زیرا صبر برمرده معنای دُرستی ندارد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَاسْرُوهُ بِضَعَّةٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿۲۰﴾

و کاروانی رهسپار آمد. پس (کارگر) آب‌آور خود را فرو فرستادند (و) او دلوش را (به آن چاه) انداخت. گفت: «مژده! این یک پسری است!» و او را چون کالایی پنهان داشتند، حال آنکه خدابه‌آنچه می‌کردند بسی داناست. ﴿۱۹﴾ و او را به‌بهایی ناچیز - چند درهم کم‌شمار - فروختند، و در آن از زاهدان ج‌بی‌اعتنایان و کم‌جویان‌ج بودند. ﴿۲۰﴾

آیات ۱۹ و ۲۰ - بر خورد سوم بار یوسف: کسانی که یوسف را از جایگاه پنهانی چاه یافتند، او را بعنوان مالی در نظر گرفتند، اکنون یوسف با حالتی و حیانی

اکنون عنوان بضاعت و مال یافته، و نه مال عادی، بلکه بر مبنای آیه (۲۰) مالی کم ارزش: «ذَرِهِمْ مَعْدُودَةً» و در همین چند در هم هم «كانوا فيه من الزاهدين»، در فروش یوسف دقت و اهمیت قائل نبودند، بلکه به همان بهائی که خریدار می‌خواست او را فروختند. و اینان هرگز برادران یوسف نبوده‌اند؛ زیرا آیه (۱۹) آمدن سیر کنندگانی دیگر را به میان آورده، که این آمدن پس از جریان برادران یوسف عليه السلام بوده است، و اگر اینان همان برادران بوده‌اند قاعده فصاحت و صحت این است که بجای «جاءت سیارة» همان «جاءوا» تکرار شود، و بالاخره هر لفظی معنای خود را در بر دارد که در گذشته برادران و اکنون رهگذران مقصودند، وانگهی «يا بئسرى هذا غلام» بشارتش از کسانی است که سابقه‌ای از این پسر نداشته‌اند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَنَا أَوْ تَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ، وَلَنَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾

و آن کس از مصریان که او را خرید به همسرش گفت: «جایگاه و آرامشگاهش را نیکو مدار، شاید به حال ما سود بخشد، یا او را به فرزندی بگیریم.» و بدین‌گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم و برای اینکه به او تأویل حوادث و خواب‌ها را بیاموزیم. و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - برخوردار چهارم: یوسف پس از آنکه بعنوان کالایی برای فروش قرار گرفت، اکنون در دست زنی عزیز مصر برای بهره برداری جنسی، منظور نظر است، گرچه از نظر عزیز بعنوان شخصی نافع یا فرزند خوانده آنان است، و چون فرزندی نداشتند، عزیز او را به حساب فرزند می‌آورد، و کل این

جریانات بر مبنای همین آیه، امتحانات و فراز و نشیب های سختی است که خدای تعالی به یوسف تمکین رسالتی و سیاسی دهد، و او را از تأویل صحیح، چه خواب و چه بیدار، آگاهی می بخشد. در اینجا بین «مَكْنَا لِيُوسَفِ فِي الْأَرْضِ» و «وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» بر مبنای عطف بدون معطوف علیه، جریاناتی دیگر برای یوسف است.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣﴾

و چون به رشدهایش رسید، او را حکمیتی و علمی (بسیار) دادیم. و نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم. ﴿٢٣﴾

آیه ۲۲- «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» حداقل به معنای رسائی به سه نیروی محکم است که جسم، عقل و رشدش که زمینه های رسالتی است کامل شده که «آئیناه حکماً و علماً» حکم و علم هر دو رسالتی است، گر چه قبلاً «أَوْحِينَا» دلیل بر وحی بوده جز آنکه وحی دارای مراحل نبوت، رسالت، ولایت عزم و امامت بر انبیا است، اکنون یوسف در دومین مرحله وحی که رسالت است قرار گرفته و «یجتیبیک» در آغاز اشاره به نبوت است.

نبوت مانند لقمان که به او وحی می شده، و لکن رسالتی درباره وحی نداشته، بلکه خود تابع رسالت توراتی بوده است، چنانکه «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» رسالت و حیانی را در زمینه احسان در کل جهات معرفی کرده و نه آنکه هر محسنی رسول گردد، بلکه رسالت در زمینه احسان کاری ویژه است.

وَرَوَدَتْهُ الْمَلَأَىٰ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ

مَعَادًا لِلَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٤﴾

و آن (بانو) که یوسف در خانه اش بود با او (برای کام گیری از او) رفت و آمدهایی (شهوتهای و محبت افزا) کرد، و همه درهای (عذر و بهانه) را به

رویش بست و گفت: «وای بر تو (که به من تن نمی دهی یوسف) گفت: «پناه بر خدا! او پروردگار من است که به من جایگاهی نیکو داده است. بی گمان ستمکاران رستگار نمی کنند.» ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳- «هُوَ فِي بَيْتِهَا» از جمله جریاناتی است که یوسف را بیشتر به عمل جنسی با زلیخا وادار می کند، زیرا از بیرون نیامده، بلکه در قصر پادشاهی و تحت مراقبت زلیخا است، و کس دیگری هم در خانه نیست. و «عَنْ نَفْسِهِ» این مرآوده را بگونه ای تبیین می کند که یوسف را در این جریان از خود بی خود کند، این از نظر درونی زلیخا و یوسف، و از نظر برونی هم «و غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ» تمام درهای عذر ظاهری و باطنی را هم بر او بست که نخست درهای ورودی قصر است و دوم ابواب عذر، که حضرتش هر گونه عذری که آورد همه درها در این عذرها را به روی یوسف بست و گفت «هَيْت لَكَ» وای بر تو.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ، وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَجُلًا بُوْهِنَ رَبِّهٖ، كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوٓءَ

وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿٢٤﴾

(این زن) با اصرار و تکرار، همواره آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود - آهنگ او می کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری تجاوزگر را از او بازگردانیم. به راستی او از بندگان پاک شده (ویژه) ماست. ﴿٢٤﴾

آیه ۲۴- «لَقَدْ» در اینجا دو تأکید است بر اهتمام جنسی زلیخا، و در مقابل «و هَمَّ بِهَا» یوسف بدون و هیچ تأکیدی، هیچ اهمیتی را در بر ندارد، بلکه اهتمام متقابل یوسف نسبت به زلیخا با بودن کل شرایط شهوانی هرگز محقق نشده، زیرا «لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ رَبَّهُ» برهان جلوگیری چنان تصمیمی بود، البته زمینه

اهتمام شهوانی یوسف در کل جهات بشری صد در صد فراهم بود؛ جوانی و زیبایی و تنهائی یوسف باضافه جوانی و زیبایی و تنهائی زلیخا افزون بر بودن این دو در کاخ شاهنشاهی، و نیز اهتمامهای مختلف زلیخا بگونه‌ای که بدنبال یوسف دوان دوان رهسپار شد؛ همه اینها «لولا أن رأی برهان ربّه» احیاناً کنترل را تا این اندازه از دست یوسف می‌گرفت، که دست‌کم خیال شهوانی درباره زلیخا کند، اما این خیال با این عصمت برونی بر پایه عصمت درونی متفی شد، و حداقل «كذلك» اینگونه بر مبنای عصمت، یوسف را نگهبانیم که «لنضرف عنه السوء» هرگونه بدی را و حتی اهتمام برگناه را از او بزداییم تا چه رسه به «الفحشاء» که در اینجا مقصود، تجاوزی جنسی است، و چرا اینگونه خدای او را منزّه گردانید؟ پاسخش «انه من عبادنا المخلصین» می‌باشد، زیرا گاه انسان مخلص است که کل نیروهای بازدارنده از سوء و فحشاء را بسیج می‌کند. ولی باز هم مطلق نیست؛ که سیطره گناه بگونه‌ای او را فلج کرده که دست‌کم خیال گناه در او راه دارد، در اینجا باید خدا به فریاد او برسد که با عصمت برونی عصمت درونی اش را دریابد و تکمیل کند، و این سومین تعبیر است از مقام شامخ یوسف، که خدا بگونه‌ای ویژه او را خالص کرده، و روی این مبنا شائبه گناه و حتی کمتر از گناه، که خیال گناه باشد در ساحت مقدس او راه ندارد.

و از جمله نظایر این جریان، راجع به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ است که «لولا أن ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً» (۷۴:۱۷) اگر بفرض محال، ما تو را بر کل جریانات توحیدی تثبیت نمی‌کردیم؛ محققاً نزدیک بود که کمی به مشرکان اعتمادی کنی، این اعتماد کم به مشرکان، کوچکترین نمایشگاه گناه است که عصمت درونی، قادر به جلوگیری از آن نیست، و عصمت برونی با

معصومان این است که برای پیامبر به حساب عصمت درونی «کدت» و «قلیلاً» آمده، که نزدیک شد کمی بر آنها تکیه کنی، ولی دیگران که در جمع مشرکان بوده‌اند، و با ترغیبه‌ها و تشویقها، و وعده و وعیده‌های آنان، شبانه روز دست و پنجه نرم می‌کند هم «کدت» به تحقق می‌رسید که در اعتمادی بر مشرکان به وقوع می‌پیوست و هم بجای «شیئاً قليلاً» «شیئاً کثیراً» می‌باشد.

وَ اسْتَيْقَا الْاَلْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْاَلْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

و آن دو، سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند، و آن زن پیراهن او را از پشت بدرید. و در آستانه‌ی در ناگهان سرور زن را یافتند. زن گفت: «کیفر کسی که قصد بدی به خانواده‌ی تو کرده چیست؟ جز اینکه زندانی شود یا (مبتلا به) عذابی دردناک (گردد).» ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - اینکه زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید، شاهد دیگری است بر آنکه اهتمام عملی نسبت به یوسف داشت، ولی یوسف حتی اهتمام غیر عملی هم نداشت؛ زیرا از این جریان در حال فرار بود، و کسی که تنها اهتمام کاری را دارد ولی دست به عمل نزده، گر چه اهتمام عملی نداشته باشد، از جریان فرار نمی‌کند.

«لداالبااب» که عزیز در این هنگام بدانجا رسید، مناقاتی با «غلقت الابواب» که همه درب‌ها را زلیخا بسته بود ندارد، زیرا عزیز مصر برای ورود در قصرش - بویژه از درب اصلی - نیازی به کوبیدن درب ندارد، بلکه خود آنرا گشوده.

قَالَ هِيَ رُوْدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ﴿٢٦﴾

(یوسف) گفت: «او با من (برای کام‌گیری) مراوده‌ای (شهوة انگیز) داشت.» و شاهدهی از خانواده‌ی آن زن شهادت داد: «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته، و او از دروغ پردازان است.» ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶- جریان ملاقات نابهنگام عزیز نزدیک درب خروجی، بگونه‌ای بود که همه چیز را فراموش داد، حتی پیراهن یوسف را که از پشت درید شده - و خود دلیل بر محکومیت زلیخا بود - در اینجا دو هشدار، عزیز را هوشیار کرد: ۱- سخن یوسف که زلیخا مرا به خود خوانده ۲- گواهی شاهدهی از اهل زلیخا که جریان مشهود را گواهی داد.

در پاسخ این پرسش که این «شاهد من اهلها» در حین خلوت بودن قصر کجا بود؟ باید گفت: این شاهد از همراهان عزیز مصر بود، و گواهی‌اش بر اصل این جریان نبوده، بلکه بر مبنای پاره شدن پیراهن یوسف از پشت بوده، که خود دلیل است بر اینکه دنبال روی و تعدی، از یوسف نبوده، بلکه این زلیخا بوده است که با شتاب، یوسف را دنبال کرده و بالاخره پیراهنش را از پشت پاره کرده است، و «من اهلها» نیز که این شاهد را از کسان زلیخا معرفی کرده، این شهادت را بیشتر تثبیت نموده است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۲۷﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿۲۸﴾

«و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، پس زن دروغ گفته و او از راستان است.» ﴿۲۷﴾ پس چون (شوهرش) دید پیراهنش از پشت چاک خورده گفت: «بی‌گمان، این همواره از نیرنگ شما (زنان) است، بی‌چون نیرنگ شما (زنان) بزرگ است.» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸- اینجا که عزیز مکر زنان را بزرگ دانسته و آیه‌ای دیگر که شیطان را

ضعیف شمرده، منافاتی در این میان نیست؛ زیرا سخن اول از عزیز است که کید زنان را از کید مردان بزرگتر شمرده، ولی سخن دوم از خداست که حتی کید شیطان را چون دارای هیچگونه برهانی نیست، در برابر برهانهای درونی و برونی مکلفان ناچیز دانسته است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿۲۹﴾
«یوسف! از این (جریان) روی گردان، و تو (ای زن) برای این گناه بدپایانت پوششی بخواه که بی‌گمان تو از خطا کاران بوده‌ای.» ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹- «و استغفری لذنبك» به این معنی نیست که عزیز از زلیخا استغفار از گناهش را در برابر خدا خواسته باشد، زیرا مشرک بوده‌اند، بلکه مقصود پنهان داشتن این گناه از دیگران است؛ چون ذنب گناهی دنباله‌دار است، و دنباله این جریان رسوائی عمومی قصر عزیز مصر است که از نظر ناموس اینگونه ناهنجار بوده. بنابراین، بس است که گناهت را ما دانستیم ولی از دیگران آنرا بپوشان، و چرا اینجا عزیز، زلیخا را «من الخاطئين» دانسته که مقصود مردان خطا کار است و «من الخاطئات» نگفته؟ نخست باید گفت که «خاطئين» هر دوی زنان و مردان خطا کار را در بر دارد، و در ثانی این خطای زلیخا، اضافه بر زنانه بودنش مردانه هم بوده است، چون زنان نوعاً بدنبال مردان برای اطفاء شهوت با آنان گلاویز نمی‌شوند.

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرْوَدُ فَتَسْأَلُ عَنْ نَفْسِهِ، قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرُلَهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۳۰﴾

و زنانی در شهر گفتند: «زن عزیز با (غلام) جوان خود مراوده‌هایی شهوت‌زا می‌کند [از او کام می‌خواهد] و سخت دل‌باخته‌ی او شده. به راستی ما او را همواره در گمراهی آشکارگری می‌بینیم.» ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰- «و قال نسوة» برحسب ادبیات عربی، اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد فعلش نیز چنان است، چه قبل از فاعل باشد و چه بعد از آن، و «نسوة»، هم مؤنث حقیقی است و هم مؤنث لفظی مجازی که جمع مکسر است. و فعل این مؤنث دوگانه، مذکر یگانه آمده است. بنابراین باید گفت اولاً این قاعده ادبی عرب در صورت مقدم بودن فعل کلیت ندارد، و انگهی این زنان با چنان سخنی آشکار علیه زن عزیز مردانگی کرده‌اند. و از این جهت «قال» آمده نه «قالت».

«قد شغفها حباً» شَغَفَ نهایت دل‌باختگی است که گوئی محبوب تمامی دل محب را تصرف کرده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِنًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَسْبُ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

پس چون (همسر عزیز) مکر زنان را شنید، نزد آنان (کسی را) فرستاد، و محفلی با تکیه گاهی (فرح‌بخش) برایشان آماده ساخت، و به هریک از آنان کاردی داد و (به یوسف) گفت: «بر (دیدار) آنان (از نهان‌گاهت) برون آی.» پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بسی بزرگ یافتند و (از شدت هیجان) دست‌های خود را (به جای میوه‌ها) همی بریدند و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست! این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست!» ﴿٣١﴾

آیه ۳۱- «اعتدت لهنّ متکناً» به معنای آماده ساختن یک تکیه‌گاه برای همه این زنان است، که یکجا تنگاتنگ با هم بنشینند تا امکان وحدت عمل برایشان آماده شود. «و قالت اخرج علیهن» - که دستور خروج یوسف است بر زنان و نه ورود بر آنان - خود گواهی است بر اینکه یوسف در حالت پنهانی به سر

می‌برده که اولاً پنهان از زلیخا و ثانیاً پنهان از زنان بود زیرا آگاه شده بود که برای جریان یوسف دعوت شده‌اند.

اینجا «متکناً» احياناً «متکناً» که به معنای ترنج است قرائت شده، ولی نخست باید گفت که اگر هم ترنج بوده، آیا یک ترنج در میان این زنان اشرافی بوده، و انگهی ترنج تناسبی با مهمانی‌های عادی هم ندارد، تا چه رسد به قصر عزیز مصر.

اینجا تنها زنان و تکیه‌گاهشان و چاقوها و بُریدن دستشان به میان آمده، و البته این چاقو و کارد برای بُریدن دستشان نبوده بلکه برای پوست‌کندن میوه‌هایی بوده که در دستهایشان قرار گرفته، و زیبایی یوسف به اندازه‌ای این زنان را از خود بی‌خود کرده بود، که بجای میوه‌ها دستهایشان را بریدند.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكُفِّرَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصّٰغِرِيْنَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجٰهِلِيْنَ ﴿٣٣﴾

(زلیخا) گفت: «این همان (فرشته‌ی بزرگوار) است که درباره‌ی او سرزنش می‌کردید. بی‌چون، من همواره با او رفت و آمدهایی شهوت‌زا (برای کام‌گیری از او) داشتم، ولی او بسی جویا و پویای نگهبانی خود بود. و اگر آنچه راکه به آن دستورش می‌دهم عمل نکنند به راستی زندانی شود، و بی‌چون و بی‌امان از خوارشدگان گردد.» ﴿٣٢﴾ (یوسف) گفت: «پروردگارم! زندان (تن) برای من از آنچه مرا به آن می‌خوانند دوست داشتنی‌تر است، و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، کودکانه سوی آنان خواهم گرایید، و از (جمله‌ی) نادانان خواهم بود.» ﴿٣٣﴾

آیه ۳۳- در «السجن أحب الي» گواهی است آشکار بر شدت پرهیز و پرهیزگاری یوسف، از این جریان جنسی که زندان تن را بر زندان روح ترجیح می‌دهد، و آنرا از محضر پروردگار به اصرار تقاضا دارد، روی این اصل درخواست آینده او از رفیق زندانی اش که مرا نزد پادشاه یادکن، این یاد کردن تنها برای خلاصی از زندان تن نبود، بلکه بمنظور خلاصی از زندان روح بود که تهمت انحراف جنسی را از خود بزداید.

«يَدْعُونِي» و «كيدهن» گواه این جریان است که این زنان هم با مکرشان یوسف را مانند زلیخا به خود دعوت کردند.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

پس، پروردگارش خواسته اش را برایش اجابت کرد، و نیرنگ زنان را از او بازگردانید. بی گمان او (هم) او بسیار شنوای داناست. ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴- این «فصرف عنه كيدهن» عنایتی ربانی است که کید و درخواست منحرف زنان را از ساحت مقدس یوسف بزدود، و از جمله استجابت درخواست زندان شدن یوسف بود، که یوسف را از زندان هوس زنان نجات داده، و این زندانی شدن یوسف دارای مصالحتی بود، که بعداً محقق گردید، و از جمله دعوت آن دو زندانی به توحید و تعبیر خواب پادشاه که یوسف را به مقام والای وزارت اقتصاد مصر رسانید.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجْنُهُنَّ وَحَتَّىٰ جِيءَ

سپس پس از دیدن آن نشانه ها، به نظرشان آمد که او را بی چون تا چندی بی امان به زندان افکنند. ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵- «حتی حین» بدین معناست که تا زمانیکه این فضاحت ها علیه دربار عزیز فرو نشیند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

و دو جوان با او به زندان در آمدند. یکی از آن دو گفت: «من خویشتن را (به خواب) دیدم که (انگور برای) شرابی می فشارم» و دیگری گفت: «من خود را (به خواب) دیدم که بر روی سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند. ما را

از تعبیرش خبری مهم ده، که ما تو را به راستی از نیکوکاران می بینیم.» ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶- فاعل «آرانی» خواب است که برای این دو، این جریان را نمودار ساخته.

در دو آیه (۳۶-۳۷). تأویل تکرار شده، و این هرگز در اختصاص لفظ نیست، تا بر خلاف آنچه گفته می شود، تأویل به معنای خلاف ظاهر لفظ باشد، بلکه کلاً تأویل به معنای ارجاع و بازگرداندن حقیقتی است به مبدء یا فعلیت پنهان و یامنتهایش، و اینجا از برای طعام که معلوم نبوده، به دلیل «قبل آن یا تیکما» سه تأویل وجود دارد: نخست کیفیت این طعام، که هرگز نه از ظاهر لفظ طعام پیداست و نه از باطنش، درثانی مبدء این طعام که از چه درست شده و که آنرا می آورد، و در آخر کار نتیجه اش، که آیا زیان آور است یا نه؟! این هر سه، ارتباطی به لفظ طعام ندارد، بلکه حقایقی است برون از لفظ، که از آنها تعبیر به تأویل شده.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ إِلَّا نَبِئَاكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

گفت: «غذایی را که روزی شما می گردد برای شما نمی آید مگر آنکه من از واقعیت و پیامدش به شما خبری مهم می دهم. پیش از آنکه آن غذا برایتان

بیاید، این برای شما دو تن از همان چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند - و همانانند که به روز بازپسین کافراند - رها کردم» ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - «قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» دلیل بر این است که یوسف در چند بُعد نسبت به خوراکی‌های این زندانیان آگاهی داشت؛ اول مبدء آن، و سپس کیفیت طعام و سوم اثر مطلوب یا نامطلوب آن، و این آگاهی و حیانی ربانی را معلول نفی شرک، و اعتقاد به توحید کامل رسالتی دانسته است.

اینجا پیامی درخشان از سخنان یوسف با زندانیان آشکار است که اگر شخصی یا اشخاصی گمراه، گرفتاری داشتند که بدست شخصی مؤمن حل می‌شود - پیش از آنکه گرفتاریشان را حل کند - بر مبنای اینکه آنان به او نیاز دارند و طبعاً به سخنانش گوش می‌دهند، این زمینه را مغتنم شمرده و در صدد راهنمایی آنان باشد که در آیات (۳۷ تا ۴۰) حضرت یوسف علیه السلام با کمال بلاغت و اخلاص، این جریان را به خوبی عمل کرد و آنان را با برهان و پند و اندرز بسوی عقیده توحیدی سوق داد.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَنَكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۳۸﴾ يَصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَزَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَجْدُ الْقَهَّارُ ﴿۳۹﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِي إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كَانْتُمْ كُفْرًا ﴿۴۰﴾

«و آیین پدرانم - ابراهیم و اسحاق و یعقوب - را پیروی نمودم. برای ما هرگز سزاوار نبوده که هیچ چیزی را شریک خدا کنیم. این (فضیلت) از فضل خداست

بر ما و بر مردم؛ ولی بیشتر مردم سیاستگری نمی‌کنند.» ﴿۳۸﴾ «ای دو همراه زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه‌ی بسی برومند و چیره‌؟» ﴿۳۹﴾ «شما به جز او، جز نام‌هایی (بی‌نشان) را نمی‌پرستید، که شما پدرانان آنها را نامگذاری کرده‌اید (و) خدا دلیلی سلطه‌گر بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین درست پای برجا و راستا و پر بها؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» ﴿۴۰﴾ آیه ۴۰ - این «أَسْمَاءُ» الفاظی است بی‌معنا، که تنها برای معبوداتی خیالی است. «حکم» که اینجا در انحصار خداست، حکمهای ویژه ربانی را در تکوین و تشریح در بردارد، چنانکه آیاتی از قبیل «و لا یشرک فی حکمه احداً» دلیل بر این انحصار است.

يَصْحَبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرَ فَيُضَلِّبُ فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿۴۱﴾

«ای دو همراه زندانیم! اما یکی از شما به سرور خود باده می‌نوشاند، (و) اما دیگری به دار آویخته می‌شود، سپس پرندگان از سرش می‌خورند. امری که شما دو تن از من جو یا می‌شوید تحقق یافته است.» ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - «قضي الامر» اینجا قضا و حقیقت علمی است و نه اجبار عملی.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَسَهُ السَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ
فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿۴۲﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُوبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِ
فِي رُءُوسِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءُيَا تَعْبُرُونَ ﴿۴۳﴾ قَالُوا أَضْغَثٌ أَحْلَمٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ
الْأَحْلَمِ بِعَلَمِينَ ﴿۴۴﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِّنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنْتَبِئُكُمْ
بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿۴۵﴾

و (یوسف) به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد نجات یافتنی است، گفت: «مرا نزد آقای خود به یاد آور.» و (اما) شیطان، یاد آوری به آقايش را از یادش برد (و) در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان بماند. ﴿۴۲﴾ و پادشاه (مصر) گفت: «من (در خواب) می‌بینم هفت گاو فربه را که هفت (گاو) لاغر آنها را می‌خوردند، و هفت خوشه‌ی سبز، و (نیز) هفت خوشه‌ی دیگر خشکیده را. ای سران قوم! اگر خواب تعبیر می‌کرده‌اید، درباره‌ی خواب من، به من رأی تازه‌ای بدهید.» ﴿۴۳﴾ گفتند: «(این‌ها) پاره‌هایی است پراکنده از خواب‌هایی پریشان، و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.» ﴿۴۴﴾ و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (سخن یوسف را) به یاد آورده بود گفت: «مرا (به زندان) بفرستید تا شما را از تعبیر این (خواب) خبری مهم بدهم.» ﴿۴۵﴾

آیات ۴۲ و ۴۵ - «ظن» اینجا که دون علم است، برای مراعات مقام علم و حکمت ربانی است که باطنش مورد احتمال محو می‌باشد. و «اُذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» پس از جریان تعبیر خواب آن دو زندانی بود، که با آن زندانی رهائی یافته، آنرا در میان گذاشت که مرا نزد پادشاه یاد کن؛ که چنان جریان درخشانی از زندانی شما - یوسف - دیده‌ام و نه یادکن که مرا از زندان خلاص کند، تا تنها میانجگیری باشد؛ زیرا اصولاً میانجگیری شخصی زندانی نقشی ندارد، بلکه احیاناً تهمت را بیشتر می‌کند، چون خودش هم به جرمی زندانی بوده است، وانگهی یوسف پس از مدت‌ها که در زندان بوده و اکنون تعبیر خواب را بعنوانی و حیانی و خارق العاده بیان نموده، در این زمینه بر او واجب است که خود را از این زندان - که زندان استمرار تهمت است - نجات دهد، نه نجات با صرف درخواست، آنهم بوسیله یک زندانی، بلکه به دلیل آگاهی و حیانی بر تعبیر خوابها. «فَأَنسَاءُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبِّهِ» هم بدین معنی نیست که شیطان یاد خدا را از

خاطر یوسف برد، زیرا اگر چنین بود «فَأَنسَاءُ» بر «اُذْکُرْنِي» پیش می‌افتاد، بدین معنی که چون شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف بُرد، یوسف نیز به رفیق زندانی مشرکش متوسل شد، تا درخواست او را با پادشاه مشرک در میان گذارد! ولی درست قضیه به عکس است که اولاً «اُذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» و سپس «فَأَنسَاءُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبِّهِ» و در نتیجه «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين» که این سه جریان پیوند و در پی یکدیگر بوده است، و نیز یوسف که در چهار آیه گذشته این مشرکان را به خدا توجه داده، چگونه می‌شود خود خدا را فراموش کند، وانگهی اصل زندان رفتن یوسف، برای فرار از گناه و بخاطر یاد خدا بوده، پس چگونه ممکن است که حال، خدای را فراموش کند.

در پایان نیز «وَأَذْکُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ» در آیه (۴۵) خود دلیلی است روشن بر اینکه این نسیان در «فانساه» نسیان آن زندانی رها یافته بوده، که تذکر یوسف را فراموش کرد، و نه آنکه شیطان، در یوسف چنان نسیانی را ایجاد کرده باشد، که بر خلاف کل این جریانات، بوسیله مشرکی به مشرکی دیگر توسل جوید.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سِنِّ بَقْرَتِ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَعْبٌ عِجَافٌ وَسَعْبٌ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٌ وَأَحْرُ يُبَاسِتُ لِعَلِيٍّ أَرْجِعْ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾
قَالَ تَزْرَعُونَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُؤْلِهِ إِلا قَلِيلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

«یوسف! ای مرد بسی راستگوی راست‌کردار! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت (خوشه‌ی) دیگر خشکیده، به ما نظری نو بده. شاید سوی مردم برگردم (و) شاید آنان (تعبیر آنها را و صداقت تو را) بدانند.» ﴿۴۶﴾ یوسف گفت: «هفت سال پی‌درپی پویا و کوشا با رنجی مداوم می‌کارید، پس آنچه را درویدید - جز

اندکی را که می‌خورید - در خوشه‌اش واگذارید.» ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - «قدروه فی سنبله» که زیاده از مصرف رادر ساقه هایش واگذارید، هم به منظور نگهبانی از فساد آن در گذشت زمان است، و هم برای اینکه در دسترس مصرفشان نباشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُوْحَصُونَ ﴿۴۸﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿۴۹﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَأْسَ الْبُسُوفَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿۵۰﴾

«سپس بعد از آن، هفت سال سخت در می‌رسد (که) آنچه در آن سال (های سبز) از پیش نهاده‌اید - جز اندکی را که می‌اندوزید - (آن سال‌ها) همه را خواهند خورد.» ﴿۴۸﴾ «سپس، سالی در می‌رسد که مردم در آن (سال) از بی‌آبی نجات یافته (و) با باران کمک می‌شوند و در آن (میوه) می‌فشارند.» ﴿۴۹﴾ و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: «نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حالت مهم آن زنانی که دست‌های خود را به شدت بریدند چگونه (بوده) است؟ بی‌گمان پروردگار من به نیرنگ آنان بسی آگاه است.» ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰ - «و قال الملك اتئونی به» دلیل است بر اینکه، خود پادشاه درخواست کرد که یوسف را بیاورید؛ ولی یوسف این تقاضا را نپذیرفت و به فرستاده گفت «ارجع الی ربك» بسوی مربیت برگرد؛ یعنی اولاً دست خالی برگرد، و ثانیاً درباره جریان آن زنان، از او بپرس، اینها خود دلیل دیگری است که «اذکرنی عند ربك» تو سل به مشرک برای بیرون شدن از زندان تن نبوده است، بلکه همانگونه که ورودش در زندان برای فرار از زندان روح بوده، که مبادا به

انحراف جنسی و ادار شود، و او را به همین اتهام ظالمانه زندانی کردند، اکنون که مدتی از زندانی اش گذشته و دلیلی هم بر پاکی خود آورده در صدد است که آن تهمت که باعث زندانی شدنش شده برطرف گردد، که با سر بلندی تمام دو جریان نفی و اثبات را طی کند؛ نخست نفی اتهام و سپس رسیدن به مقام بزرگ در سلطه فرعون، که در حقیقت بخشی مهم از «لا اله الا الله» رادر اینجا پیاده کرد، «لا اله» که نفی کل نسبت‌های ناروا بود و «الا الله» شایستگی مقام عزیزی مصر که همانگونه که از آیات بعد می‌فهمیم، عزیز مصر برکنار شد و یوسف جای او را گرفت. و از باب آیاتی مانند «وابتغوا الیه الوسیله» و سیله این نفی و اثبات «اذکرنی عند ربك» بود که در حقیقت، یوسف نه تنها کار مرجوح و یا حرامی انجام نداده، بلکه کارش از واجبات رسالتی بوده است، که اولاً این تهمت بزرگ که برخلاف عدالت است - تا چه رسد به رسالت - از او زدوده گردد، پس آنگاه در دستگاه فرعون، این رسول آسمانی، شاغل شغلی بس و حیانی مهم گردد.

در اینجا، این پیام مهم از برای کل شایستگان و مؤمنان تاریخ وجود دارد که در کل جریانها، باید این نفی و اثبات را رعایت کنند؛ نفی ناشایستگی و اثبات شایستگی، که حتی المقدور رهبری‌های مردم را بدست گیرند، گرچه در میان مردمی مشرک باشند، چنانکه یوسف وزیر اقتصاد در دولت فرعون گردید، تا چه رسد به اینکه رهبری شایستگان را بدست گیرد که اگر چنان نکنند، رهبری آنان بدست ناکسان خواهد افتاد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رُودْتَنِّي يُوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوْءٍ قَالَتْ اَمْرَأْتُ الْعَزِيزِ اَلَسْنَا حَصَصَ الْحَقُّ اَنَا رُودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۵۱﴾ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْنُهُ بِالْغَيْبِ وَاَنَّ اَللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ

الْحَاقِنِينَ ﴿۵۲﴾ وَمَا أْبْرِيْ نَفْسِيْ اِنْ اَلنَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنْ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۵۳﴾

(پادشاه به آن زنان) گفت: «چون از یوسف کام خواستید شما را چه مهمی روی داده بود؟» (زنان) گفتند: «منزه است خدا! ما هیچ بدی بر یوسف ندانستیم.» همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت به روشنی آشکار شد. من بودم که با او مراوده‌ی شهوت‌زادانم (و از او کام خواستم) و بی‌گمان او به‌راستی از راستان است.» ﴿۵۲﴾ (یوسف گفت: «این (درخواست اعاده‌ی حیثیت) برای آن بود تا (عزیز) بداند که من بی‌گمان در نهان به او خیانت نکردم. و خدا بی‌امان‌نیرنگ خاینان را راهنمایی نمی‌کند.» ﴿۵۳﴾ «و من نفس خود را تبریه نمی‌کنم (که) همواره نفس (اماره) همی امرکنده‌ی به بدی است، مگر آنچه را که خدای من رحم کند. به‌راستی پروردگار من پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿۵۴﴾

آیه ۵۳ - نفس یوسف که نفس معصوم بود، پیش از عصمت برونی ربانی آنچنان مطلق نبود که حتی خیال گناه هم نکند، و روی همین جهت می‌گوید «و ما اُبری نفسی» که این نفس غیر مطلق به لطف الهی مطلق گردید.

وَقَالَ اَلْمَلِكُ اَنْتَوْنِيْ بِهِيَ اَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِيْ فَلَمَّا كَلَّمَهٗ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِيْنٌ اَمِيْنٌ ﴿۵۴﴾ قَالَ اَجْعَلْنِيْ عَلٰى خَزَايِنِ الْاَرْضِ اِنِّيْ حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ ﴿۵۵﴾ وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ فِى الْاَرْضِ يَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ نُّصِيْبُ بِرَحْمٰتِنَا مَنْ نَّشَآءُ وَلَا نَضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۵۶﴾ وَلَا اَجْرَ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ﴿۵۷﴾ وَجَآءَ اِخْوَتُهٗ يُوْسُفَ فَدَخَلُوْا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهَمُّ لَهُ مُنْكَرُوْنَ ﴿۵۸﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهٰزِهِمْ قَالَ اَتْتَوْنِيْ بِاَخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَبْيِكُمْ اَلَا تَتَرَوْنَ اَنِّيْٓ اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرٌ مِّنْزِلِيْنَ ﴿۵۹﴾ فَاِنْ لَّمْ تَأْتُوْنِيْ بِهِيَ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِيْ وَلَا تَقْرَبُوْنِ ﴿۶۰﴾ قَالُوْا سَتَرُوْدُ عَنْهُ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفٰعِلُوْنَ ﴿۶۱﴾ وَقَالَ لِفَتِيْنِهٖ اَجْعَلُوْا

بِضَعْتَهُمْ فِى رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَغْرِفُوْنَهَا اِذَا اَنْقَلَبُوْا اِلَىْ اَهْلِيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ﴿۶۲﴾ فَلَمَّا رَجَعُوْا اِلَىْ اَبِيْهِمْ قَالُوْا يٰٓاَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنَا اَحٰنًا تَكْتَلُ وَاِنَّا لَهُ لَحٰفِظُوْنَ ﴿۶۳﴾ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ اِلَّا كَمَا اَمِنْتُكُمْ عَلٰى اَخِيْهِ مِنْ قَبْلُ فَاَلَلَّهُ خَيْرٌ حٰفِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّحِيْمِيْنَ ﴿۶۴﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوْا بِضَعَتَهُمْ رُدَّتْ اِلَيْهِمْ قَالُوْا يٰٓاَبَانَا مَا نَبِيْعِيْ هٰذِهِ بِضَعَتُنَا رُدَّتْ اِلَيْنَا وَنَمِيْرُ اَهْلَانَا وَنَحْفَظُ اَحٰنًا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيْرٍ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَّبْسِيْرٌ ﴿۶۵﴾ قَالَ لَنْ اُرْسِلَهٗ مَعَكُمْ حَتّٰى تُوْتُوْا مَوْثِقًا مِّنَ اللّٰهِ لَتَأْتِنِّيْ بِهِيَ اِلَّا اَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهٗ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُوْلُ وَكَيْلٌ ﴿۶۶﴾ وَقَالَ يَسِيْرِيْ لَا تَدْخُلُوْا مِنْ بَابٍ وَّادْخُلُوْا مِنْ اَبْوَابٍ مُّتَّفَرِقَةٍ وَمَا اُعْنِيْ عَنْكُمْ مِّنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَلْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ ﴿۶۷﴾

و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید، تا وی را برای خود برگزینم.» پس چون (شاه) با او سخن به میان آورد گفت: «تو امروز به راستی نزد ما دارای منزلت و مکانت و امانتی بزرگ هستی.» ﴿۶۲﴾ (یوسف) گفت: «مرا به خزانه‌داری (این) سرزمین برگمار. بی‌گمان من نگهبانی بسی نیرومند و دانا هستم.» ﴿۶۳﴾ و بدین‌گونه یوسف را در سرزمین (مصر) مقام و منزلت دادیم، که از آن - هر جا که بخواهد - سکونتی هموار و راهوار کند. (این‌گونه) هر که را بخواهیم رحمت خود را به او می‌رسانیم، و اجر نیکوکاران را تباہ نمی‌سازیم. ﴿۶۴﴾ و به راستی اجر آخرت - برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌نموده‌اند - بهتر است. ﴿۶۵﴾ و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. پس (او) آنان را شناخت حال آنکه آنان انکار (و انگار) کننده‌ی اویند. ﴿۶۶﴾ و چون آنان را به خواروبار (دلخواه زندگی‌ساز) شان مجهز کرد گفت: «برادر پدری خود را نزد من آرید، مگر نمی‌بینید که من پیمانانه را تمام می‌دهم، و من (از) بهترین

میزبانانم؟» ﴿۵۹﴾ «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من هرگز پیمانهای نیست، و به من نزدیک (هم) نشوید.» ﴿۶۰﴾ گفتند: «او را با نیرنگ و رفت و آمدی مکرر از پدرش خواهیم ربود، و بهراستی ما همی‌کننده‌ای این کار) می‌باشیم.» ﴿۶۱﴾ (یوسف) به جوانان خود گفت: «سرمایه‌های آنان را در بارهایشان بگذارید، شاید هنگامی که سوی خانواده‌ی خود برگشتند آن را باز یابند، شاید بازگردند.» ﴿۶۲﴾ پس هنگامی که سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: «ای پدرمان! پیمان‌های گندم) از ما منع شد، پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمان‌ها برگیریم، و ما بی‌گمان برای او نگهبانان ویژه‌ایم.» ﴿۶۳﴾ (یعقوب) گفت: «آیا جز همان‌گونه که شما را پیش از این بر برادرش امینتان داشتم، بر او (نیز اکنون هم) امینتان بدارم؟! پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.» ﴿۶۴﴾ و هنگامی که بار خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان بدان‌ها بازگردانیده شده. گفتند: «ای پدرمان! ما (دیگر) چه می‌جوییم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما بازگردانیده شده، و قوت خانواده‌ی خود را (هم) می‌افزاییم، و برادرمان را (هم) حفظ می‌کنیم، و پیمان‌های شتری (هم) می‌افزاییم؛ این (پیمان‌های گذشته‌ی عزیز) پیمان‌های ناچیز است.» ﴿۶۵﴾ گفت: «هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا پیمانی برایم از خدا بیاورید، که بهراستی او را بی‌چون نزد من باز آورید، مگر آنکه ناخودآگاه گرفتار شوید.» پس چون پیمان خود را برای او آوردند (یعقوب) گفت: «خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است.» ﴿۶۶﴾ و گفت: «ای پسران من! (همه) از یک در و راه در نیابید و از راه‌ها و درهای جداگانه‌ای درآیید، و من (با این سفارش) چیزی از (قضای) خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. تنها بر او توکل کردم، پس توکل‌کنندگان باید تنها بر او توکل کنند.» ﴿۶۷﴾

آیه ۶۷ - «من باب واحد» تنها بدین معنی نیست که از یک درب ورودی وارد نشوید؛ مهم این است که از یک راه وارد نشوید، بلکه از راههای گوناگون به مقصد برسید، و این خود پیامی کلی است که اگر انسان می‌خواهد کار مهمی انجام دهد، تنها از یک راه وارد نشود، بلکه از راههای گوناگون وارد شود، تا بوسیله بعضی از آنها به مقصد برسد.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَّهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۸﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْسِسْ بِمَا كَانُوا يَعمَلُونَ ﴿۶۹﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَحِيهِ ثُمَّ أَدَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتْهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَّرُفُونَ ﴿۷۰﴾

و چون - همان‌گونه که پدرشان به آنان امر کرده بود - وارد شدند (این کار) چیزی را در برابر خدا از آنان بی‌نیاز نکرده بود؛ جز اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود بر آورد. و بی‌گمان، او به آنچه بدو آموخته بودیم بهراستی دارای دانشی (فراوان) بود؛ ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند. ﴿۶۸﴾ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش [بنیامین] را سوی خود جای داد و گفت: «بهراستی من، (همین) من، برادر تو هستم. پس، از آنچه (برادران) می‌کرده‌اند، غمگین مباش.» ﴿۶۹﴾ پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد، پیمان‌ها را در بار برادرش نهاد. سپس (به دستور او) نداکننده‌ای ندا در داد: «بی‌گمان شما همانا دزدید.» ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَحِيهِ» که ظرف زرین آب را در بارانند از برادرش نهاد، خود حيله‌ای است شرعی، برای بدست آوردن جریانی بس مهمتر، زیرا یوسف هرگز نمی‌توانست بگونه‌ای عادی به برادرش دست یابد،

و دست یابی به این برادر که نسخه دوم اوست، حتی بعضی از محرمات را نیز حلال می‌کند، تا چه رسد به جریان توریه، بویژه آنگونه که یوسف انجام داد، مثلاً «انکم لسارقون» ظاهرش سرقت ظرف است؛ ولیکن مقصود، سرقت یوسف است از پدرش، که این خود مصداق اعلاى سرقت می‌باشد، و این توریه‌ای است بس لطیف، که گام به گام بسوی دست یابی به برادرش بوده است، اینجا تنها یوسف عامل گزاردن ظرف طلاست در باراند از برادرش، و این خود چنانکه اشاره شد، مکرری است ربانی، که برابر مکر شیطان پاسخی عادلانه است؛ و از جمله «کدنالیوسف» در آیه (۷۶) همین مکر ربانی مستفاد می‌گردد، در هر صورت، هم گزارنده این ظرف زرین، و هم بردارنده آن، خود شخص یوسف علیه السلام بوده، که «ثم استخرجها من وعاء أخيه» ولی فریادگر جریان دزدی برادران یوسف علیه السلام نبوده بلکه «أذن مؤذّن» که بلندگوی تشکیلات یوسف بوده است، و از «تفقّدون» می‌فهمیم که گروه کارساز یوسف در جمع نمی‌دانستند که این ظرف زرین کجاست، زیرا گفتند «نفقد صواع الملك» و طبعاً این سخن به دستور یوسف بوده است، و هرگز کذبی هم در این میان نبوده که دست کم توریه و مکرری عادلانه است در برابر مکر شیطانی برادران.

قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلَيْمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْتُمْ فِيهِ الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَرِقِينَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كٰذِبِينَ ﴿٧٤﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰلِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِیَأْخُذَ آخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

(برادران) در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: «در پی چه آید؟» ﴿۷۱﴾ گفتند: «در پی پیمانهای شاهیم، و برای هر که آن را بیاورد یک بار شتر است.» و (نداکننده‌ای گفت): «و من سخت ضامن آنم.» ﴿۷۲﴾ گفتند: «به خدا سوگند، شما به راستی و درستی دانستید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین افساد کنیم، و ما هیچ‌گاه دزد نبوده‌ایم.» ﴿۷۳﴾ گفتند: «پس اگر دروغگو بوده‌اید کیفرش چیست؟» ﴿۷۴﴾ گفتند: «کیفرش کسی است که پیمان در بارش پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این‌گونه کیفر می‌دهیم.» ﴿۷۵﴾ پس (یوسف) به (بازرسی) بارهای آنان -پیش از بار برادرش - آغاز کرد. سپس (در پایان کار) آن را از بار برادرش [بنیامین] به پویایی (ظاهری) در آورد. این‌گونه به یوسف شیوه (ای شرعی) آموختیم (چراکه) او در آیین پادشاه نمی‌توانست برادرش را بگیرد؛ مگر اینکه خدا بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید). کسانی را که بخواهیم درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی دانشوری است. ﴿۷۶﴾

آیه ۷۶ - «فبدأ بأوعيتهم» و چرا در آغاز، باراندازهای برادران را جستجو کرد، و سپس برادر مقصودش را؟ این نیز توریه‌ای عملی بوده، که هرگز گمان نشود یوسف، خود این ظرف را دربارانداز برادرش نهاده، و از اینجا نیز پیامی عمومی داریم که در نظیر این جریان بایستی اینگونه احتیاط کرد تا گمانهای طرف مقابل بکلی زدوده گردد.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» دلیل است بر اینکه نگهداشتن برادرش، مورد مشیت الهی بوده و خود این توریه نیز باذن الله بوده است.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُّوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾

گفتند: «اگر او دزدی می‌کند، همانا پیش از این برادرش (یوسف هم) دزدی کرده است.» پس یوسف این (سخن) را در دل خود پنهان داشت. و آن را برایشان آشکار نکرد (ولی) گفت: «موقعیت شما بدتر (از او) است، و خدا به آنچه وصف می‌کنید داناتر است.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷- «فقد سرق أخ له من قبل» مُراد یوسف است، و این سرقت عبارتست از اینکه، یوسف در گذشته، بُنی زرین یا نقره خام را که مربوط به جد مادریش بوده به ناچار شکست و آنرا در راه افکند و برادرانش او را توبیخ نمودند و این را به حساب سرقت آوردند، که اکنون پاسخ سرقت را به سرقت می‌دهند.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْحًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۷۸﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَنَا عِنْدَهُ إِنْ أَدَّا ظُلْمًا لِنُؤْمِنُ ﴿۷۹﴾ فَلَمَّا أَسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۰﴾ أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَيْبُكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿۸۱﴾ وَسَأَلَ الْقُرَيْةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ ﴿۸۲﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۸۳﴾ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَعْدِي عَلَى يُوسُفَ وَأَيُّضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۸۴﴾

گفتند: «هان ای عزیز! او را به راستی پدری پیر (و) سالخورده است؛ پس یکی از ما را به جای او برگیر. بی‌گمان ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.» ﴿۷۸﴾ گفت: «پناه بر خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم برگیریم، زیرا در آن صورت بی‌امان ما (از) ستمکارانیم.» ﴿۷۹﴾ پس هنگامی که از او نومید شدند،

رازگویان (هم‌چون فراریان خستند و) رستند. بزرگشان گفت: «مگر نمی‌دانید که پدرتان بی‌امان بر شما پیمانی استوار از خدا برگرفت؟ و از پیش (هم) درباره‌ی یوسف آنچه تفریط و کوتاهی کردید (یاد کنید). پس هرگز از این سرزمین بر نخواهم خاست تا پدرم برایم اجازه دهد، یا خدا در حق من داوری کند، و او بهترین داوران است.» ﴿۸۰﴾ «سوی پدرتان بازگردید. پس (به او) بگویید: پدرمان! پسرت دزدی کرد، و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی نمی‌دهیم. و ما نگهبان غیب (هم) نبوده‌ایم.» ﴿۸۱﴾ «(از مردم) مجتمعی که در آن بودیم و (از) کاروانی که از میانشان آمدیم جویا شو و ما به راستی راستگوییم.» ﴿۸۲﴾ (یعقوب) گفت: «(چنین نیست!) بلکه نفس‌های (اماره‌ی) شما کاری (نادرست) را برایتان آراسته است. پس صبری زیبا و دل‌ربا (باید). امید که خدا همه‌ی آنان را سوی من (باز) آورد، که او (هم) او بسی دانای حکیم است.» ﴿۸۳﴾ و از آنان روی گردانید و گفت: «اسفا بر یوسف!» و دو چشمانش از اندوه سپید شد. پس او بسی فرو نشانده‌ی خشم است. ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴- «حُزن» دارای مراتبی است: گاه با گریه عادی توأم است، و گاه با گریه‌ای بسیار شدید و مداوم، که احیاناً پیامدش نابینائی است، و اینجا اندوه بسیار شدید یعقوب با گریه زیادش، توأمان، پیامد سفیدی دو چشمش را داشت، که این نابینائی در اثر بیماری نبود؛ بلکه پیامد این حُزن بسیار قوی یعقوب بوده است، و در پاسخ این پرسش که اضرار به نفس در حوادث حرام است؟ باید گفت: این حُزن و گریه شدید ناخودآگاه بوده و طبیعت مماس علاقه شدید یعقوب به این دو فرزند دل‌بند، این حُزن و همین گریه بوده است مانند زینب رضی الله عنها که با مشاهده سر بریده برادرش ناخودآگاه سرش به چوبه محمل خورد، که اختیاری نبوده بلکه این خود به ناچاری و اندوهی شدید بوده است.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكُرُ يُوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾
 قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بِنِيِّ وَحَزْبِي إِلَى اللَّهِ وَاعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ يَبْنَئِي
 أَدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ
 مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾

(پسران) گفتند: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا به پرتگاه
 هلاکت افنی یا (در پایان) از هلاک‌شدگان باشی.» ﴿٨٥﴾ گفت: «من شکایت غم
 و اندوه خود را تنها سوی خدا می‌برم، و از خدا چیزی می‌دانم که شما
 نمی‌دانید.» ﴿٨٦﴾ «ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش با احساسی اکید
 کاوش و پویش کنید. و از آسایش روح افزا و نسیم فریاد رسی و شادی و مهربانی
 و بخشایش ربانی نومید نشوید. بی‌گمان جز گروه کافران (کسانی) از رحمت
 خدا نومید نشوند.» ﴿٨٧﴾

آیه ۸۷- «فَتَحَسَّسُوا» فرق بین تَحَسُّس و تَجَسُّس این است که، تجسس شر
 است و تَحَسُّس خیر، زیرا تَجَسُّس، کنجکاوی از اسراری است که نباید فاش
 گردد، و در مقابل، تَحَسُّس بر مبنای حس رحمت است و به معنای جویائی از
 خیری است پنهان، و یوسف که خیری پنهان شده است و یعقوب هم به زنده
 بودنش با اشاره و حیانی آگاه است، فرزندان را امر می‌کند که بر مبنای حس
 ایمان و اخوت، از یوسف و برادرش پی جوئی کنید، و از رحمت خدا مأیوس
 مباشید.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُرَجَسَةٍ
 فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما و
 خانواده‌ی ما زیان (مرگبار) رسیده و (اکنون) با سرمایه‌ای کم (نزد تو) آمده‌ایم.

پس برای ما پیمانانه را وافی و کامل گردان، و بر ما تصدق فرمای. به راستی خدا
 صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد.» ﴿٨٨﴾

آیه ۸۸- اینجا و در آیه (۷۸) «أَيُّهَا الْعَزِيزُ» بیانگر تحول این مقام است از عزیز
 همسر زلیخا به حضرت یوسف عليه السلام، و خود لفظ عزیز، بیانگر دومین مقام
 عزت در کشور مصر است، پس از پادشاه.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوْسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾ قَالُوا أَيْنَ تَكُ لَأَنْتَ
 يُوْسُفُ قَالَ أَنَا يُوْسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ
 اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

گفت: «آیا دانستید با یوسف و برادرش به هنگام (و هنگامه‌ی) نادانی، چه (ها)
 کردید؟» ﴿٨٩﴾ گفتند: «آیا تو بی‌گمان خودت به راستی یوسفی؟» گفت: «(آری)
 من (همین) من یوسفم، و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده
 است. هر که همواره تقوا و صبر پیشه کند بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه
 نمی‌کند.» ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰- اینجا یوسف خودش و بنیامین را به این برادران معرفی می‌کند، که در
 طول این مدت رفت و آمدشان یوسف را نمی‌شناختند، چون چهره یوسف
 دگرگون‌گشته یا بزرگسال شده، و یا با چاه افکندن او احتمال نجات و تداوم
 زندگی‌اش را نمی‌دادند، وانگهی در صورت زنده بودن یوسف، رسیدن به
 مقام دوم کشور فراعنه، برای این موحد یگانه از محالات عادی است، روی
 این اصول اگر هم یوسف تغییر چهره نداده بود، خود این ابعاد، موجب
 شناختن او بوده است، و اینکه خدا پاداش محسنان را ضایع نمی‌کند، دلیل
 است بر اینکه جزای بدکاران، خود بخود ضایع است، بدین معنی که این
 شروران، پاداش خیری هرگز ندارند، بلکه پاداششان ظهور ملکوت اعمال

بدشان می‌باشد، و روی این اصل، این خود تزییع حقی نیست، و اینجا «محسن» بگونه‌ای مطلق در برابر «مسی» بگونه‌ای مطلق آمده و میانگین مقصود نیست، که اگر کسی هم محسن باشد و هم مسی در برابر احسانش پاداش خیر است و در برابر بدکاریش شر.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَطِيئِينَ ﴿٩١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ أَلْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾

گفتند: «به خدا سوگند، (که) بی چون خدا تو را به راستی بر ما برتری داده است، و گر چه ما بی شک خطا کار بوده‌ایم.» ﴿٩١﴾ (یوسف) گفت: «امروز بر شما سرزنش و رسوایی نیست. خدا برایتان گناهتان را می‌پوشد، و او رحم کننده‌ترین رحم‌کنندگان است.» ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲ - «یغفر الله لکم» این دعای مغفرت بدون درخواست برادران - با آنهمه ستمی که بر او روا داشتند - خود دلیل است بر نهایت و محبت یوسف و این «یغفر الله لکم» بعد از بخشش خود یوسف است، زیرا این گناه دو بعدی بوده، بُعد خلقی و خالقی، و تقاضای مغفرت ربانی، دلیل است بر اینکه یوسف قبلاً از حق خود گذشته است، با آنکه «یغفر الله» اخباری است از مغفرت آینده ربانی پس از آنکه یوسف از حق خودش گذشت، زیرا اگر دعا بود «غفر الله» بود، ولی «یغفر الله» اخبار است.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفِدُونِ ﴿٩٤﴾ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَسَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا يَا بَنَاتَنَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾ قَالَ سَوْفَ

أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

«این پیراهن مرا ببرید. پس آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا بیاید، و همه‌ی کسان خود را نزد من آورید.» ﴿٩٣﴾ و هنگامی که کاروان جدا شد، پدرشان گفت: «اگر مرا به کم فهمی نسبت ندهید من به راستی بوی یوسف را می‌یابم.» ﴿٩٤﴾ گفتند: «به خدا سوگند تو بی گمان (هم‌چنان) فرو رفته‌ی در ژرفای گمراهی دیرینت هستی.» ﴿٩٥﴾ پس هنگامی که مزده‌رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره‌اش انداخت (و یعقوب) به بیناییش برگشت. گفت: «آیا به شما نگفتم (که) بی‌شک من از (عنایت) خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟» ﴿٩٦﴾ گفتند: «پدرمان! برای گناهانمان (از خدا) پوشش (و پوشش) بخواه (که) ما بی‌گمان از خطا کاران بوده‌ایم.» ﴿٩٧﴾ گفت: «در آینده‌ای دور از پروردگارم برای شما پوشش می‌خواهم. او، همانا (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿٩٨﴾

آیه ۹۸ - «سوف استغفر لکم ربی» که در آینده برای شما استغفار می‌کنم، این آینده از آن جهت است که استغفار برادران یوسف، باید جلوتر از استغفار یعقوب محقق گردد، پس این تأخیر استغفار، ظاهراً علتی جز این جریان نداشته است، «یغفر الله لکم» یوسف هم که مضارع است بر این مبنی است که در این غفران، چنانکه بخشش یوسف شرط است، یعقوب هم باید گذشت کند، تا بر ایندو مبنی، با استغفار برادران، مغفرت الهی تحقق یابد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السَّبْحِ وَجَاءَ بِكَ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ

رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۱۰۰﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش جای داد و گفت: «ان شاء الله، با امن و امان داخل مصر شوید.» ﴿۹۹﴾ و پدر و مادرش را بر تخت به بالا (و بلندا) برد، و برای او (به شکرانه‌ی این نعمت برای خدا) به سجده در افتادند و گفت: «پدرم! (هم) این است تعبیر خواب پیشینم، به راستی پروردگارم آن را راست و پای برج گردانید، و بی گمان به من احسان کرد، چون مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم دخالتی افسادگر نمود. بی چون پروردگارم نسبت به آنچه بخواهد دقیق و ریزه کار است. به راستی او بسی دانای حکیم است.» ﴿۱۰۰﴾

آیه ۱۰۰- «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» دلیل است بر اینکه یوسف از تخت فرود آمد و پدر و مادرش را بر تخت به جای خود نشانند، و «وَوَضَعُوا لَهُ سُجُودًا» به معنای آن نیست که آنان برای یوسف سجده کردند، بلکه این سجده، سجده شکر بود برای خدا، که یوسف را پس از مدتی طولانی، با این چهره درخشان برای پدر و مادرش در این مقام بزرگ نمودار کرد، مانند «اسجدوا لآدم» که توضیحش گذشت.

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَليِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿۱۰۱﴾

«پروردگارم! تو به راستی بخشی از پادشاهی را به من دادی. و برخی از تعبیر حوادث و خوابها را به من آموختی. ای پدیدآورنده‌ی آسمانها و زمین بر فطرت (توحید)! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا به حالت تسلیم

بمیران، و مرا به شایستگیان (برتر) ملحق فرمای.» ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱- «تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» تمام حوادث بیداری و خواب را که نیازمند به تأویل است در بر دارد، سپس این «توفنی مسلماً» تقاضای استمرار تسلیم یوسف است در برابر حضرت اقدس الهی، که نکند در آینده لغزش بیابد «والحقنی بالصالحین» به معنای پیوستن حضرتش پس از وفات است، به شایستگیان برتر از خودش، که طبعاً انبیای اولوالعزم هستند.

«إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» دلیلی دیگر است بر برائت یوسف، که بر خلاف آنچه به او تهمت زده‌اند «اذ کرنی عند ربك» درخواست ناروایی برای خروج از زندان نبود، و «قد أحسن بی» از جانب رب العالمین بود، که با بیرون آوردن یوسف به او احسان کرد؛ و آیا احسان خدا بر مبنای تقاضای بی جای یوسف از مشرکان بود؟!؟

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۴﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿۱۰۵﴾

این (ماجرا) از خبرهای مهم غیب است. آن را به تو وحی می‌کنیم و تو - چون آنان در کارشان هم‌داستان شدند در حالی که مکر می‌کردند - نزدشان نبودی. ﴿۱۰۲﴾ و بیشتر مردمان - هر چند (برای ایمان آوردنشان) حرص ورزی - (از) ایمان‌آوردندگان نیستند. ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۵- «يَمُرُّونَ عَلَيْهَا» در این آیه، اخباری است نسبت به گروهی که بر نشانه‌های آسمانها و زمین مرور می‌کنند، نشانه‌های زمین معمولی است، ولی نشانه‌های هفت آسمان که بشر حتی به عمق آسمان نخستین هم نرسیده

است، خود دلیل بر آینده‌ای است درخشان، که بشر یا از دور و یا از نزدیک، در آسمانها عبور خواهد کرد، از دور فعلاً بوسیله تلسکوپها قوی که ستاره‌های دور را با آن می‌بینند و بر جریاناتی از آنها اطلاع پیدا می‌کنند، و همچنین کیهان پیمایی که از نزدیک دیدارهایی از ستارگان دارند، این خود آغازگر «یمزون علیها» است و ما در انتظار مرور بیشتری بر آسمانها و ستارگان می‌باشیم، و اینجا «هم عنها معرضون» بیانگر اعراض گروهی از فضاپیماهاست که به هنگام ورود بر بعضی از ستارگان می‌گویند: خدا کجاست، مانند کمونیست‌ها که هنگام ورود به کره ماه چنین سخن یاوه‌ای را گفتند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۶﴾

و تو بر این (کار) پاداشی از آنان نخواهی. این (قرآن و پیامبران) جز یادواره‌ای برای جهانیان نیست. ﴿۱۰۶﴾ و چه بسیار از نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها می‌گذرند، در حالی که از آنها رویگردانند. ﴿۱۰۵﴾ و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه هم‌چنان مشرک اند. ﴿۱۰۶﴾

آیه ۱۰۶- وجه ویژه و نخستین این «هم» در «اکثرهم» همان معرضون در آیه (۱۰۵) اند، که بیشترشان در ایمان به خدا هم مشرکند، که ایمانشان از روی نفاق است، گرچه بعضی از همین معرضان، ایمان واقعی می‌آورند، و اصولاً اعراض کننده‌گان از نشانه‌های ربانی که با حق و حقیقت عناد می‌ورزند، اگر هم ایمان بیاورند، ظاهری و قشری است، بر حسب ترس و یا مصالحی دنیوی، بجز اندکی از آنان که عنادشان کم بوده و ایمانشان خالی از شرک است. و وجه عمومیش این است که «هم» تمامی ایمان آوردگان را اعم از ایمان واقعی و غیر واقعی در بردارد

و چگونه ایمان به خدا با شرک سازش دارد، و حال آنکه در این آیه، اکثریت مؤمنین بالله را مشرک خوانده؟ پاسخ این است که مشرک دارای مراحل است؛ مشرک به معنای بت پرست که شرک رسمی است، با توحید هرگز سازگار نیست، و لکن سایر مراحل شرک با توحید سازگاری دارد، چه شرک حرام مانند ثنویت یا تثلیث و ریا و چه شرک حلال و مرجوح، مانند توجهاتی احيانی به غیر خدا، که این خود همگانی است جز برای معصومان، که با درجات مختلفشان، یکجا و سراسر توجه به خدا دارند، قلبهایشان فؤاد است که شعله نور توحید نسبت به آنها فراگیر می‌باشد و براین مبنا فطرتها، عقلها، فکرها، تدبیرها، عقاید، اخلاق و اعمالشان یکسره و یکجا متوجه خداست:

أَفَأَمُّوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۰۷﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ وَسُبْحٰنَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۸﴾

پس آیا از اینکه عذابی فراگیر از خدا آنان را در رسد در امانند؟ یا (از) ساعت [قیامت] - در حالی که بی‌خبرند - ناگهان آنان را فرارسد (ایمنند)؟ ﴿۱۰۷﴾ بگو: «این راه (راهوار) من است و هر کس را (که) پیروی‌ام کرد از روی بصیرتی (شایسته) به راه خدا دعوت می‌کنم. و منزّه است خدا. و من از مشرکان نیستم.» ﴿۱۰۸﴾

آیه ۱۰۸- «علی بصیرة» که بعد از «ادعوا الی الله» احاطه بینش و حیانی داعی الی الله را شرط اصلی دعوت دانسته، که نه هر کسی شایسته دعوت الی الله است، بلکه تنها بر محور وحی خالص ربانی دعوت الی الله مجاز است، و در امت آخرین که امت اسلام است، بصیرت محوری، همان بصیرت قرآنی است که با

نگرش درست، به ویژه با شورای قرآن شناسان شایسته، چنان بصیرتی حاصل است، و چنانکه اشاره شد «علی بصیره» و نه «ببصیره» دلیل است بر اینکه داعی الی الله، باید بر بصیرت و حیانی، سیطره‌ای کامل داشته باشد؛ معصومش در بُعد عصمت، و غیر معصومش در ابعاد علمی و معنوی در حد توانشان.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰۹﴾

و پیش از تو (نیز) به جز مردانی از اهل مجتمع‌ها - که به آنان وحی می‌کردیم - (برای مکلفان) نفرستادیم. آیا پس (از این وحی) در زمین نگردیدند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و به درستی سرای آخرت - برای کسانی که برهیزگاری کرده‌اند - بهتر است. پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿۱۰۹﴾ آیه ۱۰۹ - «اهل القرى» اینجا و در آیاتی دیگر، پیامبران را برخواستۀ از کل مجتمعات انسانی دانسته، چه روستاها و چه شهرها، و این بزرگان نوعاً روستائی بوده‌اند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۱۰﴾

تا هنگامی که فرستادگان (ما از ایمان کافران) نومید شدند، و پنداشتند که به آنان (از جانب مردمان) بی‌گمان دروغ گفته شده، یاریمان آنان را در رسید. پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند. و برخورد شدیدمان از گروه مجرمان برگشت ندارد. ﴿۱۱۰﴾

آیه ۱۱۰ - «و ظنوا انهم قد كذبوا»

بیانگر گمان فرستادگان خدا است، به اینکه مورد تکذیب مکلفانی واقع

شده و تا اندازه‌ای از نتیجه رسالت خود مایوس شده بودند، و در این هنگامه نصرت ربانی فرار رسید.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۱۱﴾

بی‌گمان در سرگذشت آنان، برای خردمندان همواره عبرتی بوده است. این سخنی نبوده که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده‌ی آنچه از کتاب‌هایی است که در برابرش می‌باشند (و پیش از آن گذشته) و جداسازی همه چیز است، و گروهی را که ایمان می‌آورند رهنمودی و رحمتی (بزرگ) است. ﴿۱۱۱﴾

تأليفات عربي حضرت آية الله العظمى دكتور صادق تهراني

- ١ - الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن والسنة « ٣٠ مجلداً »
 - ٢ - التفسير الموضوعي بين الكتاب والسنة « ٣٠ مجلداً »
 - ٣ - الفقه المفازن بين الكتاب والسنة « ٨ مجلدات »
 - ٤ - عقائدنا
 - ٥ - المقارنات
 - ٦ - رسول الإسلام في الكتب السماوية
 - ٧ - حوار بين الإلهيين والماديين
 - ٨ - عليّ و الحاكمون
 - ٩ - علي شاطيء الجمعة
 - ١٠ - فتياتنا
 - ١١ - أين «الكراسة»
 - ١٢ - مقارنات فقهية
 - ١٣ - تاريخ الفكر والحضارة
 - ١٤ - لماذا نصلى و متى نقصر من الصلاة؟
 - ١٥ - لماذا انتصرت اسرائيل و متى تنهزم؟
- ١٦ - حوار بين اهل الجنة و النار
 - ١٧ - المناظرات
 - ١٨ - المسافرين
 - ١٩ - تبصرة الفقهاء بين الكتاب و السنة
 - ٢٠ - تبصرة الوسيلة بين الكتاب و السنة
 - ٢١ - أصول الاستنباط بين الكتاب و السنة
 - ٢٢ - غوص في البحار بين الكتاب و السنة
 - ٢٣ - الفقهاء بين الكتاب و السنة
 - ٢٤ - شذرات الوسائل و الوافي «مخطوط»
 - ٢٥ - البلاغ في تفسير القرآن بالقرآن

تألیفات فارسی حضرت آية الله العظمى دكتور صادقى تهرانى

- ۱ - بشارات عهدین
- ۲ - ستارگان از دیدگاه قرآن
- ۳ - اسرار، مناسک و ادله‌ی حجّ
- ۴ - انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق
- ۵ - آفریدگار و آفریده
- ۶ - حکومت قرآن
- ۷ - دعاهاى قرآنى
- ۸ - حکومت مهدى عجل الله تعالى فرجه
- ۹ - آیات رحمانی
- ۱۰ - گفت‌وگویی در مسجدالتبى ﷺ
- ۱۱ - مسیح ﷺ از نظر قرآن و انجیل
- ۱۲ - خاتم پیامبران
- ۱۳ - سپاه نگهبانان اسلام
- ۱۴ - مفت خواران
- ۱۵ - قرآن و نظام آموزشی حوزه
- ۱۶ - قضاوت از دیدگاه کتاب و سنت
- ۱۷ - حکومت صالحان یا ولایت فقیهان
- ۱۸ - ماتریالیسم و متافیزیک
- ۱۹ - مفسدین فی الارض
- ۲۰ - نماز جمعه
- ۲۱ - نماز مسافر با وسایل امروزی
- ۲۲ - پیروزی اسرائیل چرا و شکست آن کی؟
- ۲۳ - برخورد دو جهان بینی
- ۲۴ - حقوق زنان از دیدگاه قرآن و سنت
- ۲۵ - رساله‌ی توضیح المسائل نوین
- ۲۶ - فقه گویا
- ۲۷ - ترجمان وحی (ترجمه و تفسیر فارسی مختصر قرآن)
- ۲۸ - ترجمان فرقان (تفسیر فارسی مختصر قرآن کریم پنج جلدی)
- ۲۹ - مسافران (نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافر)
- ۳۰ - تفسیر سوره‌ی حمد (ترجمه فارسی الفرقان)
- ۳۱ - وصیت و ارث از دیدگاه کتاب و سنت
- ۳۲ - طهارت و نجاست از دیدگاه کتاب و سنت

۳۳. نقدی بر دین پژوهی فلسفه معاصر
۳۴. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره نجم)
۳۵. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یونس)
۳۶. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره نوح)
۳۷. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره حجرات)
۳۸. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره واقعه)
۳۹. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره ابراهیم)
۴۰. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره مریم)
۴۱. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یاسین)
۴۲. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره لقمان)
۴۳. ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یوسف)